

هو العليم

توقف نتایج اذکار بر استمرار مراقبه

شرح حدیث عنوان بصری - ورد و ذکر - جلسه ۱۷

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صَلَّى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

بحث راجع به لزوم ذکر برای حرکت انسان و سالک به سوی مبادی کمالیه بود. دو مسئله را در مجلس گذشته خدمت رفقا عرض کردم. مطلب اول اینکه این کیفیتی که ما مشاهده می کنیم در اذکار و اوراد الهی به صورت عددیّه، آیا این مستندی دارد یا اینکه یک مسئله من دراری است؟ مطلب دوم اینکه آیا این اذکار و اوراد برای همه شخص و همه کس در همه مراتب ضروری است یا برای افراد مبتدی و به عنوان یک حرکت اولیه برای افراد مطرح است؟ اما آنهایی که دارای مراتبی هستند ممکن است که از اینها بی نیاز باشند و روی چه حساب و به چه عنوان امام صادق علیه السلام، ایشان می فرمایند که: من در شبانه روز اورادی دارم، اذکاری دارم و شما با این ارتباط و آمد و رفت مرا مانع مشو؟ راجع به آن مسئله اولی خدمت دوستان عرض شد همان طوری که انسان برای وارد شدن در یک مسئله ای از مسائل و یک مهنه و شغلی و فراگرفتن علمی و اختبار در یک مسئله ای احتیاج به تدرّب و احتیاج به ممارست دارد و بدون ممارست و پی گیری آن مسئله و آن اختبار و آن حذاقت در آن فنّ برای انسان حاصل نمی شود، همین طور در مسائل سلوکی و صعود به مراتب عُلّیا و رفع حجب ظلمانی و نورانی، انسان احتیاج به ممارست و مراقبت و پی گیری قضیه دارد، به نحوی که اگر این مسئله و پی گیری را جدا کند این حرکت متوقّف می شود و هیچ برو برگرد هم ندارد در این مسئله. به نحو اجمال این مسئله را امروز خدمتتان عرض می کنیم تا اینکه به نحو تفصیل در فقرات آتیّه حدیث شریف عنوان بصری به این مطلب برسیم. شکی نیست که نفس انسان، این نفس هیولانی و نفس مستعدّ است. این نفس، نفس مستعدّ است، آمادگی دارد برای اینکه انسان او را به هر کیفیت و به هر طریقی که مایل است در بیاورد و در این حرکت نفسانی باید شرایط رسیدن به این اهداف را انسان برای نفس فراهم کند و از آنچه که موجب تخطّی و انحراف از آن مسیر است انسان روی گردان بشود و الا هیچ نتیجه ای بر این سیر و بر این سلوک نخواهد بود.

عرض شد خدمتتان که یک روز مرحوم آقا دوستان خودشان را جمع کردند در مشهد مقدّس و به عنوان اتمام حجّت و اخطار نسبت به حرکت و اعمال و افعال و کیفیت سلوک رفقاییشان فرمودند که: بدانید! و من به شما این مطلب را گفتم خیال نکنید به صرف اینکه اسم سالک را بر خود گذاشتید مسئله تمام است. خداوند متعال با کسی قوم و خویشی ندارد و با کسی رودربایستی ندارد. اگر شخصی در مقام عمل بیاید و قدم صدق بردارد نتیجه این قدم صدق را خواهد دید و الا به صرف تَعَنُّونْ به عنوان سلوک و حرکت به سوی مبادی عالیّه،

به این صرف برای انسان ما حاصلی پیدا نمی‌شود. مطلبی بود که مدت‌ها پیش این مطلب را من نوشته بودم و می‌خواستم این را برای دوستان نقل کنم. در نامه‌ای که مرحوم آیه‌الله شیخ محمد جواد انصاری برای یکی از تلامذه خود و رفقای خودشان می‌نویسند راجع به مراقبت و استعداد شرایطی که مُعدّ برای حرکت سالک است، مطلبی را یادآور می‌شوند. بعد از آن روایتی را از موسی بن جعفر علیه السّلام به عنوان اختصار نقل می‌کنند تا برویم سر آن مطلبی که مدّ نظر است. چیزهایی که ملالت آور است، بعد از ترک هواهای ممنوعه شرعی، آن هواهایی که آنها محرّمند و حرمت آنها محرز است و مانند رسیدن به امیال و آرزوهای نفسانی که شرعاً نسبت به هر کسی شارع، مردم را برحذر داشته عبارت است از کثرت طعام، زیاد غذا خوردن، کثرت کلام، زیاد صحبت کردن و کثرت مجالست با اهل غفلت. کثرت طعام، ما زیاد داریم راجع به آن روایاتی و اتفاقاً در همین حدیث شریف عنوان بصری راجع به این مسئله هم صحبت خواهد شد. کثرت کلام هم همین‌طور، انسان زیاد صحبت کند. بعضی‌ها دیدید وقتی که وارد یک مجلس می‌شوند اصلاً اگر بخواهند ساکت بنشینند، انگار ناراحتند. مثلاً فرض بکنید که می‌آیند وارد مجلس می‌شوند یا انسان منزل آنها می‌رود، انگار سکوت اصلاً یک نقطه ضعیفی، یک نقطه خلّایی حساب می‌شود انسان همین‌طور ساکت باشد.

مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - که ما با ایشان زیاد ارتباط داشتیم و در مجالس ایشان خیلی شرکت می‌کردیم، تا شخصی از ایشان سؤال نمی‌کرد ایشان ابتداء به صحبت نمی‌کرد حتی اگر یک ساعت می‌گذشت همین‌طوری ایشان ساکت بود ولی بعضی‌ها خیال می‌کنند که اگر صحبت نکنند انگار مجلس سپری نشده انگار همین‌طوری خلّاً وجود دارد. صحبت کردن این یک اثری - این‌طور خداوند قرار داده دیگر، اینها مسائل تکوینی است، مسائل اعتباری نیست که دستخوش تغییر و تغیر باشد - حتی صحبت کردن به کلام صحیح هم این موجب می‌شود که از آن متانت و رصانت انسان کم کند و سکوت این موجب می‌شود که آن حالت استعداد و آن حالت آمادگی در نفس و آن وزانی که نفس به خود گرفته به واسطه مراقبت، آن وزان حفظ بشود، آنچه را که انسان در این کیسه جمع آوری کرده بماند و این صحبت مثل سوراخی می‌ماند که شما در این کیسه وارد کنید، کم‌کم آن مواد در آن کیسه شروع می‌کند به ریختن، ولو صحبت، صحبت صحیح هم باشد، اگر به باطل باشد که دیگر واویلا، دیگر اصلاً قابل طرح نیست ولی همین صحبت کردن زیاد و بیخود و در مسائل لهُو و در مسائل غیر ضروری، این برای انسان خیلی خوشایند نیست و برای سالک. دیگر ایشان می‌فرمایند: کثرت مجالست با اهل غفلت.

اهل غفلت چه کسانی هستند؟ اهل غفلت کسانی هستند که هیچ هدفی را در زندگی و در عمر تعقیب نمی‌کنند و فقط با گذران شب و روز آنها عمر خود را به این کیفیت سپری می‌کنند، بدون اینکه یک هدف عقلائی و منطقی بدنبال حرکات و سکناات آنها باشد. هر قدر انسان بتواند به تنهایی خو کند بهتر است،

به خصوص که از میان جمع دور باشد که شرور نفوس خبیثه مثل سُمومات است. یعنی این ارتباط انسان با افراد، این خواهی نخواهی یک ردّ و بدلهایی را در اینجا صورت می دهد، انسان بخواهد یا نخواهد، بخواهد یا نخواهد. وقتی شما با یک نفر برخورد می کنید این در اختیار شما نیست که او در شما اثر نگذارد. ممکن است شما آب بریزید روی فرش و فرش خیس نشود؟ ممکن است؟ آب کارش خیس کردن است دیگر. ممکن است فرض کنید که شما دستتان را روی آتش بگیرید و دست شما نسوزد، آتش کارش سوزندگی است، حالا هی شما هرچه به خودتان تلقین کنید نسوزد، این می سوزد، شما خیلی در اینجا تحمل داشته باشید بر این سوختن فغان و شیون نکنید، اما بالأخره کار این آتش سوزندگی است، این کارش را انجام می دهد. ارتباط با افرادی که اهل غفلت هستند این ارتباط انسان را به غفلت می آورد و آن حالت نورانیت و روحانیتی که به واسطه اعمال و به واسطه عباداتی که انجام داده، آن حالت را از بین می برد. البته راجع به این مطالب فعلاً به نحو اختصار عرض شد، انشاءالله در فقرات حدیث شریف اینها خواهد آمد و خصوصیات آن بیان خواهد شد. روایتی در اینجا از موسی بن جعفر علیهما السلام است در خطاب به هشام که حضرت می فرمایند: **الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ** علامه قُوَّةُ الْعَقْلِ^۱ «کسی که بر وحدت و تنهایی صبر کند، ملالت پیدا نکند، تحمل کند، کسی دور و برش نباشد، نباشد، کسی سراغش نمی آید، نیاید، این علامت چیست؟ این علامت این است که عقلش زیاد است.» آن کسی که عقلش کم است هی به دنبال این است که دنبال این برود، دنبال آن برود، این را ببیند، آن را ببیند، تلفن به این بزند، تلفن به آن. آقا! بشین راحت در خانه سرچایت، چه کار داری؟ آمدند سراغت، آمدند، نیامدند، نیامدند. مگر دنبال چی انسان می گردد؟ آدم یک حالی را می خواهد پیدا بکند که این حالش را حفظ کند، کسی که سراغ انسان نیاید مگر از انسان کم می شود؟ سراغ آمدن یعنی چه؟ یعنی شما بیا ما با تو وقتمان را بگذرانیم، معنایش این است. خب کسی که با این نیت می آید، فردا هم می گذارد و می رود و می گوید می رویم وقتمان را با دیگری می گذرانیم. آن وقت بر یک هم چنین کسی انسان می تواند دل ببندد؟ و بر یک هم چنین فردی انسان می تواند اعتماد کند؟ اگر اعتماد کرد معلوم است عاقل نیست. هر کسی بین خود و بین خدای خود باید این طور باشد. دریچه دل را به روی هر کسی نگشاید و در این دل که جای پروردگار است غیر او را راه ندهد که فقط او برای ما می ماند، او می ماند، در این دنیا باشیم او با ماست، در قبر باشیم او با ماست، در قیامت، در برزخ، او با ماست و در آخرت هم او با ماست و جالب اینکه ذاتی با ماست و کسی با ماست - حالا اطلاق کس به عنوان

۱. الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ قُوَّةُ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِعْتَرَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّغْبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ رَبِّهِ وَكَانَ اللَّهُ أَنَسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعِزَّهُ فِي غَيْرِ عَشِيرَةٍ؛ صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است، هر که از طرف خداوند تبارک و تعالی تعقل کند از اهل دنیا و راغبین در آن کناره گرفته و بدانچه نزد پروردگارش است رغبت نموده، و خداوند در وحشت انیس اوست و در تنهایی یار او، و توانگری اوست در نداری و عزت اوست در بی تیره و تباری.

ذات است - ذاتی با ماست که ما خیال می‌کنیم به عنوان یک رقیب و عتید و پاسبان و حارس و یک شخص با تفنگ روی سر ما ایستاده و یک هم‌چنین برداشتی از... درحالی‌که آنچه را که ما در ارتباطات مجازی جستجو می‌کنیم و در ارتباطات اعتباری به دنبال او می‌گردیم که جلب محبت و وُد و انس باشد، به نحو مجاز، او به عین حقیقت داراست و ما از او غافلیم. در حدیث قدسی هست که: من به بنده مؤمنم از مادر به فرزند شیرخوارش مهربانتر است.

آنوقت اینها را ما همه فراموش کردیم، دنبال این می‌گردیم با این گرم بگیریم، گرم باشد، مجلسمان گرم باشد، دور و برمان گرم باشد، احساس تنهایی نکنیم، هوایمان را داشته باشد، اینها چیست آقا؟! اینها چیست؟ این مسائل چیست؟ هوا را داشته باشند یعنی چه؟ یک وقتی به دردمان بخورد یعنی چه؟ اینها چیست؟ فکر دو روز دیگرمان را بکنیم، می‌گذارند ما را یک جایی، رویمان هم خاک می‌ریزند، یک فاتحه هم برایمان نمی‌خوانند، خیلی به ما احترام بگذارند تا سه روز یک مجلس می‌گیرند، و بعد هم یک آبی بیایند بریزند و تمام شد و رفت، تمام شد و رفت. بسته به آن کیفیتی که آن شخص مصیبت زده پیدا می‌کند. خداوند حتی در وجود فیزیکی بدن ما هم تغییر و تحولاتی ایجاد می‌کند، یک ماده‌ای در مغز مترشح می‌شود که آن ماده کم‌کم موجب نسیان می‌شود، آن ماده کم‌کم موجب می‌شود که این قضیه از ذهن بیرون برود و آن حالت حزنی که به واسطه ترشح ماده‌سی تی‌انتزش پیدا می‌شود، این ماده می‌آید و جایگزین می‌شود و بعد آن حالت حزن کم‌کم، کم‌کم می‌رود و به یک حالت اعتدال برمی‌گردد و روی همین حساب یکی از مسائلی که در روانکاوی امروز مطرح می‌کنند این است که به شخصی که مصیبتی به او وارد شده، مسائل مسرت بخش انسان برای آنها پیش بیاورد. مانند خنده و مانند بعضی از انواع موسیقی که اینها موجب ترشح آن ماده خواهد شد، گرچه آن آثار و ضررهایی را چون غیر طبیعی هست به وجود می‌آورد. اما علی‌ای‌حال خداوند این طوری قرار داده، یعنی این کم‌کم آن حالت حزن تبدیل به حالت بی‌تفاوتی و بعد هم مسرت می‌شود. این است، مسئله این است و بعد هم فراموشی، تمام شد. **(لَمْ يَكُن شَيْئًا مَذْكُورًا)**^۱

پس بنابراین امام علیه السلام به هشام می‌فرماید: آدم عاقل آن آدمی است که از الآن به فکر فردایش باشد، **الصبر على الوحده علامة قوة العقل** «علامت قوه عقل است» **فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اَهْلَ الدنیا** «کسی که خدا را تعقل کند، یعنی از نقطه نظر عقلانی با خدا برخورد کند، این از اهل دنیا کناره‌گیری می‌کند.» چون اهل دنیا با خدا کاری ندارند، اهل دنیا با خدا ارتباطی ندارند و این مسیر دیگری را دارد طی می‌کند. نمی‌تواند جمع بین این دو قضیه کند، نمی‌تواند جمع بین این دو محور کند. این محور او را به سمت راست می‌گرداند،

۱. الإنسان، ۱

این محور او را به سمت چپ می گرداند، این چه کار کند؟ می آید نماز می خواند، حالت روحانی پیدا می کند، حالت نورانی پیدا می کند، می رود با زید می نشیند هر چه حالت به دست آورد از دست می دهد، این مال امروز. خب فردا، شروع می کند عبادت کردن، ذکر گفتن، مراقبه کردن، بعد بلند می شود با یک فردی می نشیند، در یک مجلسی شرکت می کند، تمام مجالس از لهو و لعب و حرف های بی خود و این حرف ها، خب اینهم همه رفت، این هم مال فردا است. پس فردا هم به همین کیفیت، این هفته می رود هفته دیگر می آید، این ماه می رود ماه دیگر می آید، بعد از یک مدّت: آقا! ما که به جایی نرسیدیم. نباید هم بررسی، مگر توقع داشتید هم بررسی؟ اگر می رسیدی جای سؤال بود، اینی که ما نرسیدیم، خب چرا نرسیدیم؟ آیا به آنچه که مطرح شده، بزرگان فرمودند، عمل کردید و نرسیدید، بگوئید آقا ما نرسیدیم.

فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ إِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا «آن کسانی که در دنیا رغبت دارند» **وَرَغِبَ فِي مَا عِنْدَ**

اللَّهِ «و رغبت می کند به آنچه که پیش خداست» رغبت می کند به آن نعماتی که پیش خداست، رغبت می کند به آن کیفیت و طریقهایی که به آنجا می رساند. همه اش به دنبال این است که کدام راه را انتخاب کنم، دربه در می گردد، نمی نشیند در خانه، حالا رسید، رسید، نرسید، نرسید، ببینم چه خواهد شد، انشالله، ببینم، خدا خودش جور می کند، نه آقا جان! خدا جور نمی کند، خاطرتان جمع، بنده از خدا برای شما و خودم، همه، پیغام می آورم، خدا جور نخواهد کرد. اگر به این عنوان بنشینیم آن هم خوب بلد است سرکار بگذارد، هم چنین سرکار می گذارد همه را که چون خودش به فوت و فن قضیه بیشتر از بنده و شما اطلاع دارد و وارد است. می گذارد سرکار، یک اشتغالاتی می آورد، یک سرگرمی هایی می آورد یک ارتباطاتی می آورد، یک برو بیهایی می آورد این وسط، این چیزها، انسان اصلاً یک دفعه: عجب چی شد، یک ماه اصلاً ما، هیچ خبری نبود، غفلت کردیم یکماه... دوباره تا می خواهد یک حرکتی پیدا بشود، یک نیشتری زده بشود، دوباره یک برنامه جمالیّه جور می کند، برنامه جمالیّه، یک پولی می رساند، یک فرض کنید که، یک گرمی به زندگی می دهد یک خصوصیات می دهد انسان چی، یک مقداری دوباره، همین طور، همین طور می گذرد.

یک کسی از افراد بود مدتی قبل، من نگاه کردم در احوالاتش دیدم این خلاصه کم کم آنچه را که از او مشاهده می شد با آن مسائش دارد تغییراتی پیدا می کند، یک خصوصیات پیدا می کند. یک جهاتی دارد هی دارد پیش می آید، در یکی از همین شهرستانها، باصطلاح در آنجا سکونت دارد، گاهگاهی با ما ارتباط پیدا می کرد. من از باب اینکه در هر صورت رفیق بودیم، وظیفه داشتم خلاصه در این رفاقت خیانت نکنم و اگر مسئله ای هست بالأخره یک چیزی به ذهن می رسد. یک روز خلاصه گفتم که: این وضع و این کیفیت کم کم شما را دارد از آن مسیر اصلی و از آن خلاصه اتکا دارد خارج می کند، مسئله را خیلی آن طوری که باید و شاید نگرفت و گیج است و سرش همین طوری است و چشمش بین بسته و باز، همین طوری حالت... و یکنفر از

آن طرف می‌گوید بیا، سرش را می‌کند اینور، یکی از آن طرف صدایش می‌کند سرش را می‌کند اینور، اصلاً نه اراده‌ای از خودش دارد، نه... هیچی هیچی، همین طوری مثل یک مجسمه‌ای که دائماً... دیدم این هی سرش را اینور می‌کند، هی سرش را آنور می‌کند، هی به یمین، هی به یسار. من دارم به او می‌گویم: آخر چته؟ تو چرا این طوری هستی؟ به حرف ما هم توجه نمی‌کند، همین طوری نگاه می‌کند. ما هم که این حرف را می‌زنیم این هم سرش را به ما مثل این حرکت به یمین و یسار، که همین طور سرش را به ما فقط برمی‌گرداند یک نگاه می‌کند و من یک قدری با او صحبت کردم دیدم فایده ندارد آدم بیرون. گفتم: نه این دیگر فایده‌ای ندارد، نه، دیگر خلاصه اصلاً دیگر معطل نباید شد. چرا این طور انسان می‌شود؟ یک مرتبه صبح از خواب بلند می‌شود که این طوری نیست. اوّل که از اوّل این طور... کم‌کم، یواش یواش، یک ذره، یک ذره، یک ذره، یک ذره، می‌آید، می‌آید، می‌آید تا اینکه آنچه را که قبلاً روی آنها پافشاری می‌کرد، الان دیگر آنجور پافشاری نمی‌کند، آنجور که قبلاً مطالب را سفت می‌گرفت الان دیگر آنجور سفت نمی‌گیرد، یکی یکی شل می‌شود، شل می‌شود، شل می‌شود یکدفعه وقتی نگاه می‌کند می‌بیند زندگیش شد مثل زندگی بقیّه، زندگی مانند بقیّه است. آن کارهایی که افراد انجام می‌دهند در ارتباط با مسائل داخلی و خارجی، اینهم دارد همین کارها را انجام می‌دهد. حالاتش دیگر مثل حالات گذشته نیست، حرکاتش دیگر مثل حرکات گذشته نیست، سکناش دیگر مثل سکناش گذشته نیست. این چرا؟ چون **«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»**^۱ ما کم‌کم اینها را به استدراج می‌اندازیم، درجه درجه، درجه درجه، می‌آوریم پایین. اگر یکمرتبه از آن بالای نردبان بیفتد که استخوانش بشکند فریادش می‌رود، متوجه می‌شود که افتاد: ای داد! کجا بودم؟ اینجا کجاست؟ پایم شکست، دستم شکست؛ ولی نه، اوّل یک پله می‌آید نگاه می‌کند، نه، ما هنوز بالائیم، هنوز پایین نرسیدیم، اینهایی که خدمتتان عرض می‌کنم خیلی مهمّ است. خطر اینجاست که انسان نفهمد دارد می‌آید پایین، اگر یکدفعه بیفتد این نه، این خوب است ممکن است متوجه بشود دوباره سلاّنه سلاّنه... نمی‌فهمد، می‌گوید: نه هنوز بالائیم، هنوز حالتی داریم، بکائی داریم، توجهی داریم... اینها دوباره یک خورده، یک پله دیگر می‌آید پایین، خلاصه یکمرتبه می‌رسد به کف زمین، خیال می‌کند هنوز روی پشت بام است. به کف زمین رسیده... چرا؟ چون نفسش بر این استدراج عادت کرده، عادت کرده، نفسش واکنش داده، دیگر هرچه بخواهید شما به آن... بعضی‌ها می‌گویند اینهایی که از همان مواد مخدّر و فلان و این حرف‌ها استعمال می‌کنند اینها خونشان اصلاً، درست است آقا دکتر؟! اگر اشتباه عرض می‌کنم بفرمایید درست است [مزاح] اینها می‌گویند اصلاً خونشان تغییر پیدا می‌کند، حتّی من شنیدم گاهی اوقات اگر حیوانی اینها را بگزد حیوان می‌میرد. یعنی اینها به یک

۱. الأعراف، ۱۸۲، القلم، ۴۴

وضعیتی می‌افتند اصلاً به‌طور کلی آن موادی که در خون هست و اینها اصلاً تبدیل به مواد سمّی می‌شود، ماده می‌شود ماده سمّی. این شخصی که اصلاً ماده‌اش، ماده سمّی است، یعنی چه؟ یعنی تمام وجود این را اصلاً سم گرفته، دیگر سمّ به او اثر نمی‌کند، خودش اصلاً سمّ است، این را می‌گویند استدراج.

و كان الله أنسَهُ في الوحشه «انس او خداست در وقتیکه همه از او گریزان بشوند» گریزان بشوند، بشوند **و صاحبهُ في الوحده** «و مصاحب او در تنهایی» **و غناه في العيله** «و غناء او در وقت تنگ دستی» **و معزّه من غير عشيره** «خدا معزّ اوست بدون اینکه این عشیره‌ای داشته باشد، قوم و خویشی داشته باشد، کس و کاری داشته باشد» این چیست؟ این مال کیفیت ارتباط انسان است در سیر و در سلوک.

لذا کسی که به دنبال ذکر است، نباید کاری انجام بدهد که آن اثرات ذکر خشتی بشود. ذکر عبارت است از یاد پروردگار و یاد پروردگار در مظاهر مختلف و عبارات مختلف و اوراد مختلف متفاوت است. در جلسه قبل عرض شد که با آنچه خداوند متعال در عالم خلقت عمل می‌کند که عبارت است از اسماء و صفات کلیّه او، از دریچه همان، انسان باید به اسماء و صفات کلیّه حق برسد و اسماء و صفات کلیّه در هر مرتبه‌ای متناسب با همان مرتبه خواهد بود. یعنی برای شخص مبتدی اسماء کلیّه حقّ یک معنا دارد، برای شخصی که راه رفته معنای دیگری دارد، برای شخصی که به مرتبه بالاتری رسیده است معنای دیگر دارد و عبور از هر مرتبه انسان را به مرتبه بالاتری از این اسماء کلیه می‌رساند. یعنی این اسماء و صفات کلیّه پروردگار، این حکم یک نیروی بالا برنده‌ای دارد که در عین اینکه بالا می‌برد آن خصوصیات آن مرتبه را برای انسان ظاهر و آشکار می‌کند. دوباره همان معدّ می‌شود برای اینکه انسان به مرتبه بالاتری از تجرّد برسد، باز دوباره آن معدّ می‌شود برای مرتبه بالاتر. فلهمذا سالک هیچوقت بی‌نیاز از ذکر نیست. البته اذکار متفاوت است و در این زمینه هم فعلاً جای صحبت نیست و هر ذکری و هر اسمی از اسامی پروردگار یک اثر مخصوصی را دارد که مختص به اوست و از آنجائیکه اسمی و صفات کلیّه پروردگار اسامی اطلاق است و مانند خود ذات پروردگار در مرتبه اطلاق است، همان طوری که ذات به واسطه آن تجرّد تام هیچ حدّ و قیدی بر نمی‌دارد، آثار لازمه ذات که عبارت است از اسامی و صفات پروردگار، این هم حدّ و قید بر نمی‌دارد.

یعنی علم پروردگار علم اطلاق است و حدّ و قید ندارد. قدرت که از صفات پروردگار است این اطلاق است و مرز ندارد. فرض بکنید که الآن من توانایی برای برداشتن این ظرف را دارم بیش از این قدرت ندارم، نمی‌توانم این ظرفی که بزرگتر است، این را بردارم، به این می‌گویند قدرت محدود. اگر به یک حدّی برسم که بتوانم آن ظرف را بردارم باز محدود است، اگر به یک حدّی که بزرگتر، همین‌طور...؛ حالا شما تصور بکنید که یک ذاتی باشد که اصلاً قدرت او محدود نباشد، یعنی حدّ ندارد، آن چیست؟ آن ذات پروردگار است. علم پروردگار، همین‌طور، قدرت پروردگار همین‌طور، حیات در پروردگار همین‌طور، رحمت پروردگار

همین طور، عطوفت پروردگار همین طور، قهاریت پروردگار همین طور، تمام اینها چیست؟ حدّ و مرز ندارد. روی این حساب، آیا ما می‌توانیم تصور کنیم یک ذاتی که آن ذات مخلوق پروردگار است، در آنی از آنات از نقطه نظر ارتباط با اسماء و صفات الهی خود را بی‌نیاز احساس کند؟ می‌شود یک چنین تصویری یا نه؟ ولو پیغمبر اکرم پیدا باشد. پیغمبر اکرم آیا مخلوق پروردگار است یا خالق پروردگار است؟ ائمه علیهم السّلام آیا اینها مخلوقند یا اینکه ائمه خالقند؟ اینکه شما در روایات می‌بینید که ائمه مجرای فیض پروردگارند یعنی چه؟ یعنی امام علیه السّلام با نفس قدسی مبارک خود اسماء و صفات الهی را در جمیع عوالم محقق می‌گرداند. یعنی الآن این قدرتی که در وجود ما هست و نشستیم، من دارم صحبت می‌کنم رفقا دارند گوش می‌دهند، این یک قدرتی است که در وجود خودمان احساس می‌کنیم، این قدرت از کجا الآن در وجود ما قرار گرفته؟ از کجا؟ به واسطه نفس مبارک حضرت بقیّه الله ارواحنا فداه، مال این است.

امام اگر نباشد ما همه اعدام روی زمین افتادیم و هیچ‌گونه قدرت به اندازه یک بال مگس در ما دیگر وجود ندارد. الآن این علمی که ما داریم این اندوخته علمی که ما داریم، همه ما، از کجا آمده؟ به واسطه این مجرای فیضی است که امام زمان علیه السّلام اینها را می‌آید و در وجود ما قرار می‌دهد و یک ثانیه اگر او غفلت کند و یک ثانیه امساک کند، هیچ چیزی در وجود ما قرار ندارد، هیچ، درست مثل یک فرض کنید که نواری که شما در این نوار مسائل مختلفی را ضبط کنید بعد یکمرتبه کلید بزنید و این نوار را از اول تا آخر پاک کنید، هر چه می‌گردید، تمام شد، اصلاً در این نوار هیچ چیزی نیست، صفر، خالی، هیچ چیز نیست و خیلی اتفاق می‌افتد، خیلی موارد اتفاق می‌افتد برای افراد به واسطه بعضی از شکها و استرس‌هایی که پیدا می‌کنید اینها اصلاً حافظه‌شان را از دست می‌دهند، هیچی، انگار این از اول هیچ چیز در ذهنش قرار نگرفته بود، مثل بچه‌ای که از مادر متولد بشود. این می‌شود چه؟ مجرای فیض. آن حیاتی که الآن ما داریم، آن زندگی که الآن داریم، تمامش به واسطه چیست؟ به واسطه عنایت نفس مقدّس حضرت بقیّه الله است. این معنای اشراف ولایت است و اجرای فیض الهی و اجرای اسماء و صفات کلیه در قالبهای مشخص خارجی به نسبت به زید یک جور، به نسبت به فرض بکنید فلان عالم و دانشمند یک جور، به نسبت به فلان ملّک یک جور، به نسبت به ملائک مقرب یک جور، به نسبت به جنّ یک جور حتّی به نسبت جنود شیطان و شیاطین و ابالسه تمام اینها وجودشان و قدرتشان چیست؟ اینها از امام علیه السّلام است. خود امام علیه السّلام آیا او از کجا می‌گیرد؟ او از خودش می‌آورد؟ یا او از اسماء کلّی می‌گیرد و بعد پنخش می‌کند؟ آن چیست؟ آن خودش از اسماء دارد می‌گیرد. یعنی آن علم اطلاق الهی، آن همیشه به مرحله اطلاق باقی است. هیچوقت پیغمبر نمی‌تواند از نقطه نظر علم به یک حدّی برسد که بگوید: خدایا من دیگر تا ته قضیه را رفتم، هر چه علم در تو بود دیگر من... ابد، این طور نیست. پیغمبر و امام را باید درست بشناسیم. پیغمبر و امام را باید در مقام مخلوقیت نگاهداریم.

پس این «رَبِّ زَدْنِي فَيْكَ تَحْيِيْرًا» ی پیغمبر چه بود که تا آخر عمر می گفت؟ «خدایا تحيّر مرا زیاد کن!» برای چه تحيّر زیاد بشود؟ تحيّر به واسطه واردات زیاد می شود دیگر. وقتی که من نسبت به یک مسئله ای به آن حدّ تام برسم دیگر تمام حدود و ثغور او را فهمیدم دیگر، پس دیگر تحيّر یعنی چه؟ اینکه تا آخر می گفت: رَبِّ زَدْنِي فَيْكَ تَحْيِيْرًا یعنی چه؟ یعنی مرا در آن علم اطلاقی خودت، هی جلو ببر، مرا متوقف نکن، هرچه علمم نسبت به تو بیشتر بشود، تحيّر بیشتر می شود، تعجبم بیشتر می شود، حیرتم زیاد می شود. مرا نسبت به آن قدرت اطلاقی خودت بیشتر آشنا کن! لذا پیغمبر تا زمانی که زنده بود می گفت: رَبِّ زَدْنِي فَيْكَ تَحْيِيْرًا، وقتی هم از دنیا رفت میگفت: رَبِّ زَدْنِي فَيْكَ تَحْيِيْرًا، الآن هم که من دارم با شما صحبت می کنم همین الآن پیغمبر دارد می گوید: رَبِّ زَدْنِي فَيْكَ تَحْيِيْرًا، نه تنها پیغمبر، امام زمان علیه السّلام همین را دارد می گوید. امام زمان در هر لحظه از لحظات عمرش دارد می گوید: رَبِّ زَدْنِي فَيْكَ تَحْيِيْرًا «تحيّر مرا بیشتر کن» علم مرا نسبت به تو بیشتر کن، بر من بیشتر افاضه کن.

حالا فهمیدیم چرا امام صادق می گوید: لِي أُرَادُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلُنِي عَنْ وَرْدِي؟ امام صادق که دارد می گوید: لا إله الا الله آن معنایی را قصد نمی کند که ما داریم، ما چه می فهمیم امام چه می گوید، کجا ما می توانیم بفهمیم، ابداء، هیئات. آن حقیقت توحیدی که امام علیه السّلام، دارد آن حقیقت توحید را دائماً از خدا التماس می کند و آن انکشاف و آن برداشتن پرده های متفاوتی که یکی پس از دیگری دارد برای امام صادق علیه السّلام برداشته می شود اصلاً تصوّرش هم برای ما مستحیل است، تصوّرش هم برای ما محال است. ما نسبت به وضعیّت خودمان، ما نسبت به موقعیّت خودمان، ما نسبت به مرتبه خودمان داریم استمداد می کنیم برای مرتبه... و تمام اینها را داریم از امام علیه السّلام است، همۀ اینها مال امام است، او دارد می آید. آن اسماء کلیه و اطلاقیّه پروردگار، تمسک به آن اسماء است و استفاده از اطلاق آن اسماء و بی انتهای بودن آن اسماء است که امام علیه السّلام، پیغمبر اکرم، اولیاء تا آخر عمرشان ما مشاهده می کردیم که دائماً در حال ذکر بودند، این طور نبود که در يك لحظه بگویند ما دیگر نیازی به ذکر نداریم، ما دیگر نیازی به ورد نداریم، ما دیگر نیازی به یاد خدا نداریم. این نیست مگر می شود انسان بی نیاز باشد؟ البتّه اذکار مختلف است، مراتب توجّه تفاوت پیدا می کند، اوراد اختلاف دارد، در هر مرتبه ای ممکن است يك ورد و يك ذکر خاصّ به آن مرتبه باشد. در این مسئله شکی نیست ولی بی نیاز بودن از ذکر، بی نیاز بودن از ورد چیست؟ این عین هبوط و عین توقّف و عین ورود در جهل و بستن درهای رحمت به سوی استعدادهای وجودی و ذاتی شخص است.

یک روایتی داریم که در روز قیامت به افراد در ارتباط با قرآن می گویند: **إِقْرَأْ و اِرْقَعْ** «بخوان، قرآن را

بخوان و بالا برو» منظور از **إِقْرَأْ** و **ارْقَعْ** این نیست که هر کسی که قرآن را بیشتر حفظ باشد، آن بخواند. در ضبط هم می شود قرآن را حفظ کرد، تسجیل کرد. معنایش این است که هر شخص به آن مقداری که از آن معانی عالی و راقیه قرآن در وجود خودش محقق کرده به آن مقدار به حقیقت قرآن نزدیک شده. آیات قرآن چیست؟ آیات قرآن آیات متفاوتی است. آیات مربوط به احکام است، آیات مربوط به اخلاق است، آیات مربوط به تربیت است، آیات مربوط به تکامل است، این آیات است دیگر. شما ببینید در سوره فرقان، آن آیات آخری که در سوره فرقان هست که راجع به مؤمنین است شما نگاه کنید ببینید چه مقدار از این آیات را در خودتان محقق کردید و در چه مرتبه‌ای؟

(وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمَشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا)^۱ بندگان رحمان

آنهایی هستند که به آرامی در زمین حرکت می کنند با نخوت و با تکبر حرکت نمی کنند و وقتی جاهلین به آنها برسند، **(قَالُوا سَلَامًا)** می گویند سلام علیکم! وقتی که با آنها خطاب کنند، می گویند: سلام علیکم، مؤید باشید، خداحافظ شما. چقدر ما این را انجام دادیم آیا ما واقعاً به این آیه عمل کردیم؟ جلوی افراد که هستیم: - خودم را عرض می کنم - آقا! ما قابل نیستیم، آقا! ما چه هستیم، اختیار دارید، نه خیر این حرف‌ها نیست. اما اگر یکی بیاید به ما بگوید که: قابل نیستی، هم چنین می خواهیم یک چاقو برداریم از آن مغز سرش تا آن پایین پاره کنیم. اینها چیست؟ معلوم است کلک می گوئیم، دروغ است. وقتی یک شخصی می گوید شما قابل نیستی، چرا ناراحت می شوی؟ مگر خودت نمی گویی من قابل نیستم، دیگر ناراحتی ندارد. آقا! ما این مطالب را از شما یاد می گیریم، در مجلس شما می نشینیم، چه حالی چه مسائلی، چه چیزهایی. نه خیر آقا! اختیار دارید، نه خیر ما کجا، این حرف‌ها کجا. حالا اگر یکی بیاید به ما بگوید: آقا! ما در مجالس شما می نشینیم هیچ طوری هم نمی شود، شما اصلاً مثل افراد عادی حرف می زنی. بنده؟ غلط کردی؟ من؟ به! برو پیدا بکن مثل من را، برو فلان بکن. چرا ناراحت می شوی آقا؟! ناراحتی ندارد، مگر خودت نمی گویی؟ خودت داری می گویی که من کسی نیستم، حالا یک کسی بیاید بگوید چرا ناراحتید؟ معلوم است چیست؟ دروغ است، نفاق است، مجاز است. پس معلوم است در خودمان این آیه را پیاده نکردیم. این آیه یک وجه فقط به جنبه ظاهر دارد ولی آن مسائل بالا در آن مراتب بالا را چه کار می خواهیم بکنیم؟ آنجا را می خواهیم چه کار کنیم؟ ما همین ظاهرش را رعایت نمی کنیم **(وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا)** چه؟ همین ظاهرش را هم رعایت نمی کنیم. **(وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا)**^۲ «آن کسانی که شب را به روز می آورند در حال سجده و در حال قیام» چقدرش را انجام دادیم؟ این آیات سوره فرقان را برویم نگاه کنیم، چهارده نشانه خداوند در این آیات برای مؤمنین بیان

۱. الفرقان، ۶۳

۲. الفرقان، ۶۴

می‌کند، سُورَ دیگر، آیات دیگر، سورۀ یوسف و مراتبی که در آنجا برای یوسف... خدا نیامده که برای ما قصه بگوید. یوسف می‌آید چه کار می‌کند؟ تا می‌برند او را در زندان به او می‌گویند: پیدا کردم، این رفیق سلطان است، این مصاحب با سلطان است، می‌گویم سفارش مرا برود بکند. خدا می‌گوید: خیلی خب، بسیار خوب، پس بگو سفارش کند، برو سفارش کن. می‌گوید: وقتی رفتی پیش سلطان بگو این را خلاصه بی‌گناه آوردند در اینجا. این می‌رود هفت سال یادش می‌رود، این هم آنجا می‌منتظر است: حتماً امروز دیگر می‌گوید به سلطان، اگر دیروز یادش رفت امروز می‌گوید، ای داد بیداد! شب شد، نگفت دوباره. دوباره فردا، فردا می‌شود: حتماً امروز، بالأخره شاید تا دیروز ندیده، قضیه‌ای پیش نیامده، امروز بالأخره یادش می‌آید. دوباره: ای داد بیداد! شب شد، هی شب شد، شب شد، شب شد پس کو؟ آن وقتی که دُرست حالیش می‌شود، آدم می‌شود، مسائل حقیقی را ادراک می‌کند، پخته می‌شود، تازه آنموقع آن یادش می‌آید. هفت سال باید آن یادش نیاید، هفت سال هم این باید درست بشود. اگر آن یادش بیاید، این خراب می‌شود، بیخود که خدا نگه نمی‌دارد در زندان، عزیز من! یک شبش حساب است، یک دقیقه‌اش حساب است، یک ثانیه‌اش حساب است. بیخود نگه نمی‌دارد و وقتش که رسید، یک ثانیه زیاد نگه نمی‌دارد. وقتی که رسید به آن مرتبه، یک ثانیه به تأخیر نباید بیفتد، حالا که درست شدی برو بیرون! تا حالا درست نشدی اینجا بمان! اینها را برای کی خدا گفته است؟ برای من گفته، برای شما گفته، تمام اینها عبرت است. خدا نیامده برای ما کتاب قصه نقل کند. قضیه حضرت یوسف، آن خصوصیات آنچه را که برای او پیدا شد، برای یعقوب پیدا شد؛ چرا باید یعقوب هفت سال یا بیشتر در فراق یوسف باید بسوزد؟ چرا؟ تکامل برای آن بود، برای حضرت یعقوب. دیدید می‌گویند با یک تیر دو نشانه، سه نشانه، خدا با یک تیر هزار نشانه می‌زند، صد هزار نشانه می‌زند، صد میلیون نشانه می‌زند، یکی به این، یکی به آن، منتها آن دلی که غافل نباشد اینها را می‌گیرد.

مرحوم آقا می‌فرمودند که آدم عاقل و آدم سالک باید تمام حواسش را بیاورد توی گوشش، یک نکته، یک نکته، آن یک نکته را بگیرد، تمام حواسش را بیاورد در چشمش، تمام حواسش را بیاورد... ایشان این جور بود، - من می‌دانم دیگر - تمام از ریزه کاریهایی که استادش به او می‌گفت اینها را... ما در آنجا بودیم، در کربلا بودیم، در خدمت ایشان مشرف شده بودیم به کربلا، در همان سفری که نوشتند هم در... ما می‌نشستیم مرحوم آقا با آقای حداد صحبت می‌کردند، آقا صحبت میکردند گوش می‌دادیم و می‌رفتیم. اما همان مطالبی را که آقای حداد می‌گفتند وقتی که می‌رفتند ما می‌دیدیم مرحوم آقا، چیزی از جیبشان در آوردند، دفترچه‌شان را در آوردند، دارند می‌نویسند که الان اینها یک مقدارش به عنوان جُنگ هنوز... اینها مال آن موقع. این را می‌گویند چه؟ کی این کار را می‌کرد؟ کسی که خودش چهل تا پنجاه تا شاگرد داشت. تمام شاگردهای آقای حداد مال چه بودند؟ زیر دست آقا بودند دیگر. این آن موقع این جور بود، ما انگار نه انگار.

فوری درمی آورد می نوشت: این مطلب را مرحوم آقا، به حضرت آقا با عنوان روحی فداه هم می نوشتند، این مطلب را حضرت آقا روحی فداه در اینجا ایشان نقل کردند، این مسئله را گفتند. چیزهایی را که ما اصلاً توجه نمی کردیم ولی الآن متوجه می شویم این چه نکته ای در آن بوده، عجیب نکته ای بوده، عجیب! این مال چیست؟ این مال شخصی است که بر تمام اوقاتش و بر تمام سکناات و حرکاتش **إِقْرَأْ وَارْقَعْ**، به هر اندازه که ما این قرآن را در وجود خودمان پیاده کردیم به همان اندازه در این قرآن فرو رفتیم، به همان مقدار. آنوقت آن عمل و آن فرو رفتن و آن تحقق این حقیقت قرآن موجب می شود که شما بتوانید برای پلّه بعدی آمادگی داشته باشید، برای حرکت بعدی بتوانید چه کار بکنید؟ بتوانید آمادگی داشته باشید. اگر نسبت به آن قضیه ما انجام ندادیم، یک پرده ای افتاده می شود در حرکت بعدی متوقف میمانیم. لذا در روز قیامت می گویند به این معنای قرآن تو چقدر عمل کردی؟ قرآن هفتاد بطن دارد، اگر هفتاد بطن را مانند امام علیه السلام رسیدی، به آن حقیقت مطلقه قرآن دسترسی پیدا کردی، اگر شصت و نه تا، شصت و هشت تا، شصت تا، پنجاه تا، همین طور پایین، پایین. به بعضی ها هم می آیند می گویند: نه... یک روایتی هست - خیال می کنم مرحوم آقا در معاد شناسی، این طوری که به ذهنم می رسد - راجع به اصحاب پیغمبر، امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت سؤال می کنند: سلمان که بود؟ **بِحَرِّ لَإِيْتَرَفَ** «دریایی که عمق نداشت، ته نداشت» اباذر که بود؟ اویس که بود؟ راجع به خصوصیات و اینها سؤال می کنند، حضرت می گویند. بعد می رسد به ابن مسعود، ابن مسعود که بود؟ چه شخصی بود؟ حضرت می فرمودند که: - نمی دانم این روایت مال امیرالمؤمنین است یا امام صادق؟ الآن برایم شبهه پیدا شد، خیال می کنم امیرالمؤمنین باشد چون از مضمونش این طور برمی آید، ظاهراً، چون ابن مسعود در زمان امیرالمؤمنین از دنیا رفته بود - ابن مسعود که بود؟ حضرت می فرمایند: **قَرَأَ الْقُرْآنَ وَوَقَّفَ دُونَهُ**، «قرآن را خواند و همان جا ایستاد» **وَقَّفَ دُونَهُ** «ایستاد همان جا» تو نرفت، جلو نرفت، ظاهری را فقط. حالا ابن مسعود آدم خوبی بود، ابن مسعود قاری بود، صدای خوبی هم داشت. پیغمبر، خیلی از اوقات می شد حضرت، ابن مسعود را صدا می کردند و می فرمودند: ابن مسعود قرآن بخوان و آن با صوت حزین می خواند و حضرت گریه می کردند، حضرت اشک از چشمانشان می آمد و از خواندن ابن مسعود. ولی چه بود ابن مسعود؟ همین، حدّش همین بود، **قَرَأَ الْقُرْآنَ وَوَقَّفَ دُونَهُ**، ایستاد همان جا. یعنی حظّی برد، آدم خوبی بود، آدم چیزی بود، با اسلام بود، با شیعه بود، تشیع بود، فلان بود ولی حظّش چقدر بود؟ فقط همین، در همین حدّ خواندن و صدایش هم قشنگ بود. ولی سلمان که بود؟ **بِحَرِّ لَإِيْتَرَفَ** «ته نداشت» ته نداشت سلمان. خب اینها مال چیست؟ اینها مال این است که ما نباید کاری انجام بدهیم که دریچه فیض و دریچه معارف نسبت به انسان بسته بشود. شرایطی که برای ما پیش می آید آن شرایط را باید با ذکر تطبیق بدهیم. لذا نسبت به ذکر همه افراد از مبتدی و مختتم، از کسی که ابتدای کارش است و انتهای اوست، حتّی امام علیه السلام، حتّی پیغمبر اکرم که اشرف کائنات است

و فخر عالم وجود است و منبع فیض است و نقطه واحدیت است، جریان اسماء و صفات کلیه است، همه اینها، عالم خلق، در توسل به اسماء و صفات کلی الهی محتاجند. لذا امام صادق علیه السلام می گوید: اگر من ذکر نگویم به همین اندازه ذکر نگفتم خودم را از آن فیض محروم کردم، یک دستورالعمل بهت می دهم برو و انجام ده، مطلب را من بهت گفتم، وقت من را هم دیگر نگیر. امام صادق اگر می خواست به همه وقت بدهد چه می شد قضیه؟ آقا! یک ساعت به ما وقت بدهید، آقا! دو ساعت به ما وقت بدهید، آقا! چند دقیقه. چند دقیقه می شود یک ساعت، بعد هم چی، بیایند بگویند: آقا! حسن این طور شد، حسین این طور شد، نمی دانم، سرمایه ام ضرر کردم، کشتی ام را باد برد و خانه ام را دریا برد و فلان و چه. امام صادق می گوید: بابا! من حوصله ندارم، این مسائل جای گفتن ندارد، این مطالب را با زید و عمرو هم می شود بروید شما بگویند، امام می گوید: چرا بیایی وقت مرا می خواهید بگیرید؟ آقا من ذکر دارم. یک وقتی قضیه جوری است که احساس تکلیف حضرت می کند، خود حضرت بلند می شود می آید در مسجد مدینه هم می نشیند، اصحاب را هم جمع می کند، برای آنها احکام هم بیان می کند. یک وقتی نه، طرف می خواهد بیاید بنشیند درد دل کند، می گوید: بابا مخلصان هستیم، خدا عمرتان بدهد، ما کار داریم، زندگی داریم. این طور انسان باید باشد. سالک باید از امام صادق یاد بگیرد. جایی که آن حضرت با عبور از **قاب قوسین او ادنی** دارد به عنوان بصری می گوید، دیگر وای بحال ما و به روزگار ما که تمام اوقاتمان را با حرف و نقل و این و آن داریم سپری می کنیم، عین خیالمان هم نیست. آن امام صادق دارد می گوید: بیخود بلند نشود بیایی اینجا من کار و زندگی دارم، بهت گفتم دستور را برو انجام ده. ما انگار نه انگار که نه آخرتی است و نه خدایی است و نه مراستی است و... خیلی خوشیم، خلاصه خیلی خوشیم، خیلی هم خوب نیست آدم خوش باشد، خوب است، بالأخره انسان باید مطالب را آسان بگیرد ولی در این مطالب نباید سهل بگیرد که سهل اگر بگیرد مفت باخته است و حقیقت را به مجاز فروخته که دیگر قابل بازگشت نیست.

مطالب در شرح این عبارت مبارک حضرت تا حدودی عرض شد، انشالله به عبارت دیگر می پردازیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ